

پیشقدم

نگهبانان گاهول ۷

نوزاده

هوپا
Hoopa

نگهبانان گاهول ۷

نوزاده

نویسنده: کاترین لسکی
مترجم: بهنام حاجی زاده



مجموعه‌ی نگهبانان گاهول

- کتاب اول: اسارت
- کتاب دوم: سفر
- کتاب سوم: نجات
- کتاب چهارم: محاصره
- کتاب پنجم: فروپاشی
- کتاب ششم: اشتعال
- کتاب هفتم: نوزاده
- کتاب هشتم: مطرود
- کتاب نهم: نخستین زغال گیر
- کتاب دهم: ظهور هول
- کتاب یازدهم: شاه بودن
- کتاب دوازدهم: درخت طلایی
- کتاب سیزدهم: رود باد
- کتاب چهاردهم: تبعید
- کتاب پانزدهم: جنگ اخگر

GUARDIANS OF GA'HOOLE 7: The Hatchling
Copyright © 2005 by Kathryn Lasky.
All rights reserved. Published by arrangement with
Scholastic Inc, 557 Broadway, New York, NY 10012, USA.
Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی
این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic،
خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، کاترین لسکی و
ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به
زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت
انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را
پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
کاترین لسکی این کار را کرده است.

سرشناسه: لسکی، کاترین، ۱۹۴۴ - م.

Lasky, Kathryn

عنوان و نام پدیدآور: نوزاده / نویسنده کاترین لسکی؛ مترجم بهنام حاجی‌زاده.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص: مصور.

فروست: نگهبانان گاهول: ۷.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۴۰-۴ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۴۰-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The hatchling.

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.

موضوع: English fiction -- 20th century

شناسه افزوده: حاجی‌زاده، بهنام، ۱۳۷۱ -، مترجم

شناسه افزوده: کهندانی، نیما، ۱۳۷۰ -

رده بندی کنگره: PZ۳

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۸۰۴۸۴۰۶

نگهبانان گاهول ۷

نوزاده

نویسنده: کاترین لسکی

مترجم: بهنام حاجی‌زاده

ویراستار: مریم محمدطاهری

موزون‌سازی اشعار: رضا موسوی

دبیر مجموعه: نیما کهندانی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: نسیم نوریان

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۰۵-۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۴۰-۴

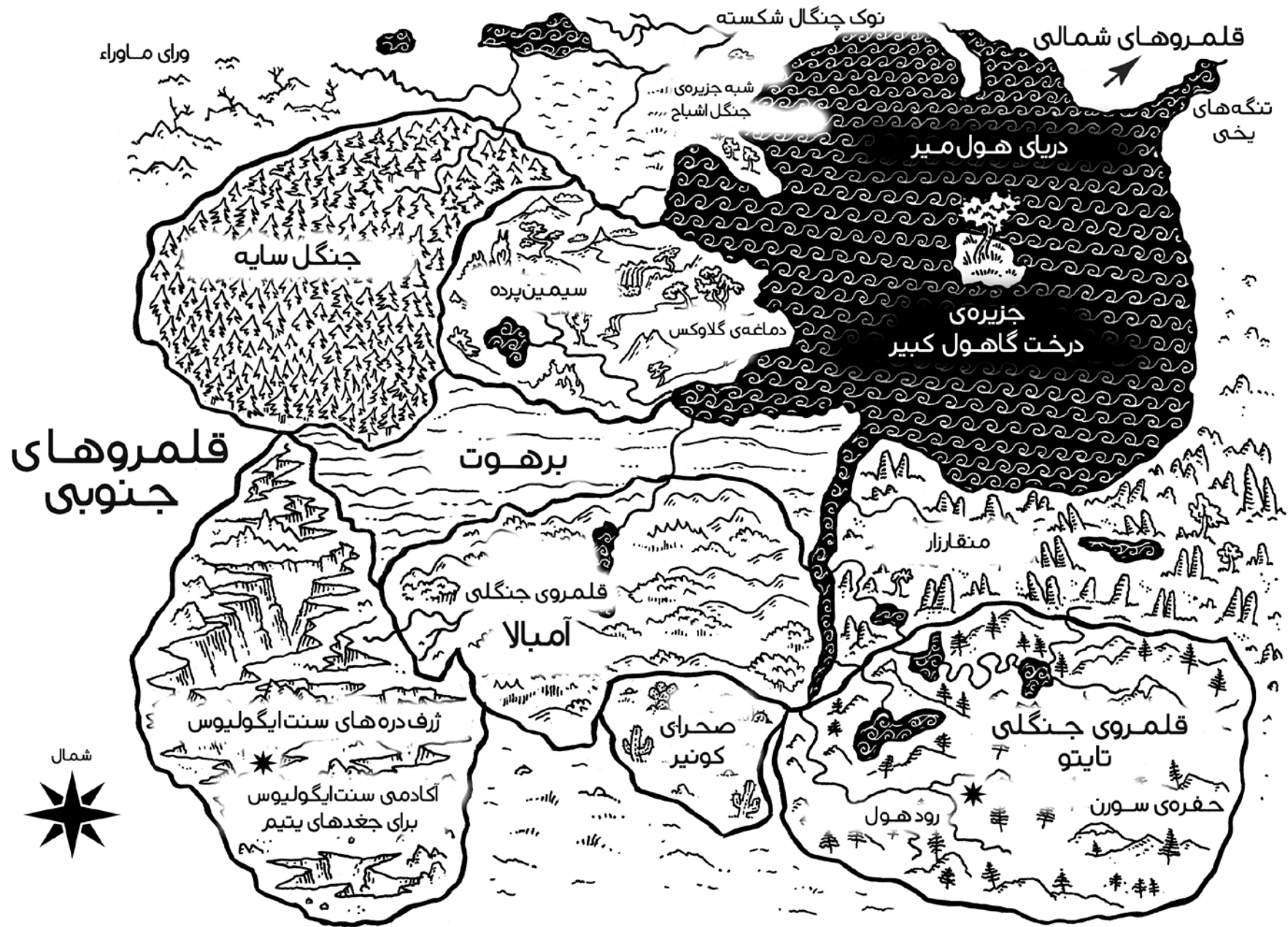


آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ www.houpa.ir info@houpa.ir

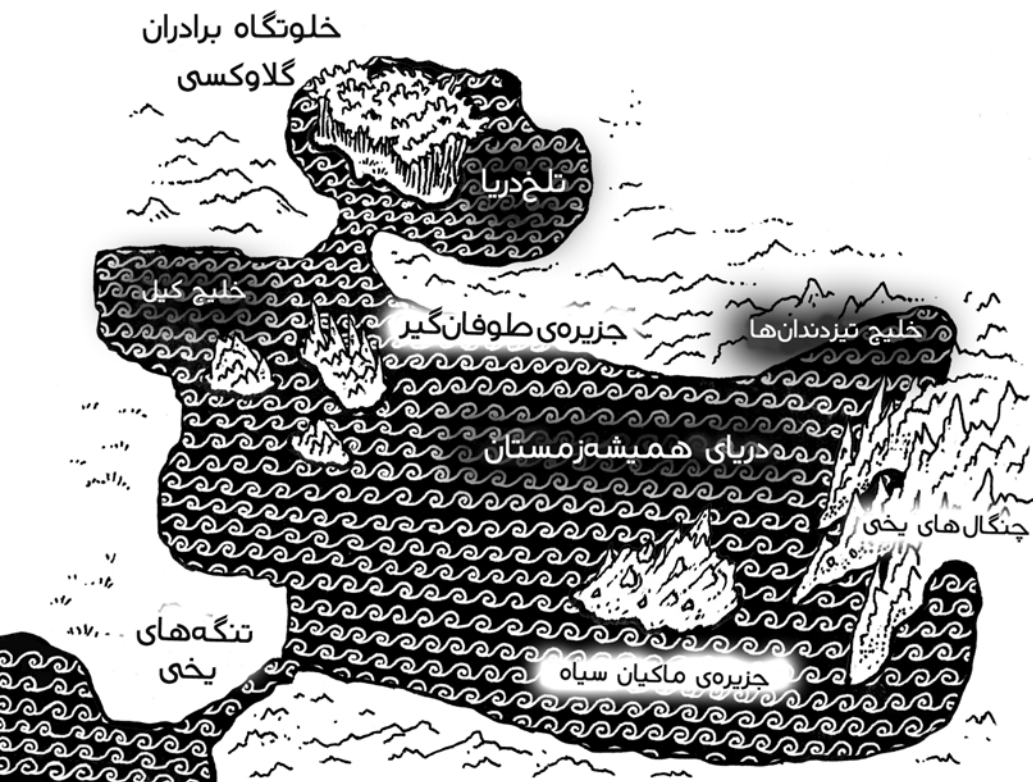
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



قلمروهای شمالی

شمال



قلمروهای

جنوبی



جوانک داشت چیزی می‌دید. آهنگر خراب‌نشین پیر از نگاه خیره‌ی
نایروک به درون سنگدان آتش این را فهمید. گویندور بازتاب شعله‌ها را
در چشمان نایروک تماشا کرد. حس کرد سنگدان خودش لرزید. یعنی
این اخگر هول بود که بازتابش را توی آن چشمان جوان می‌دید؟



فهرست

۱۵	سر آغاز
۱۷	۱ پسر شایسته
۲۶	۲ سرزنش
۳۳	۳ نشان‌سازی
۴۳	۴ اولین شکار
۴۹	۵ این جوانک چه می‌بیند؟
۵۵	۶ قتل با نامی جذاب
۶۳	۷ پتک و انبر!
۶۸	۸ حقایق مرگ و زندگی
۷۴	۹ جغدهای سوراخ‌نشین به عملیات نجات
۷۸	۱۰ یک ضربه‌ی بال در هر لحظه
۸۳	۱۱ اراده‌ی آزاد
۹۲	۱۲ خون در شعله‌ها
۹۷	۱۳ مذاکره با کلاغ‌ها
۱۰۵	۱۴ تعقیب شروع می‌شود
۱۱۹	۱۵ داستان فیلیپ

۱۲۹	۱۶ لکه‌ای در آسمان
۱۳۴	۱۷ تکه‌های من!
۱۴۴	۱۸ پاره‌شده
۱۵۰	۱۹ درد دارد
۱۵۹	۲۰ دوردست
۱۶۷	۲۱ درخت واژگون
۱۸۴	۲۲ معمای جنگل
۱۹۷	۲۳ دنیایی تازه
۲۰۲	۲۴ زیبایی مخوف
۲۰۹	۲۵ افسانه‌ی زغال‌ها
۲۱۶	۲۶ جنگل اشباح
۲۲۲	۲۷ گرگ‌های وحشت
۲۳۷	جغدها و دیگران در نگهبانان گاهول
۲۴۰	نگاهی به نگهبانان گاهول
۲۴۶	درباره‌ی نویسنده

سرآغاز

جغدی جوان گفت: «اون جوجه‌ی نوزاده‌ست.» و همه‌ی جغدها نایروک^۱، تنها فرزند جنگجوی بزرگ، کلاد را تماشا کردند که شیرجه‌ای قدرتی زد. با منقارش شاخه‌ای سوخته از روی زمین برداشت و با حرکتی چالاک بدون توقف دوباره در هوا اوج گرفت و شاخه را در مقابل خود تکان داد. تمرین بازپس‌گیری را بی‌عیب و نقص اجرا کرده بود و داشت شاخه را با مهارت تمام می‌چرخاند. تازه، این اولین پروازش بود. شیرجه‌ای قدرتی، در اولین پرواز، حرکتی جسورانه و شجاعانه بود و نایروک بدون کوچک‌ترین خطا آن را انجام داده بود. سپس در آسمان، بالای دو قلعه‌ی بلند که به شاخه‌های بزرگ معروف بودند، در دو حلقه‌ی کنار هم پرواز کرد. پشت‌بندش مارپیچی پایین رفت و با سُریدن روی طاقی فرود آمد که بزرگ‌ترهایش آنجا نشسته بودند. زاویه‌ی نزدیک‌شدنش باشکوه بود. سپس جوجه‌ی نوزاده در مقابل مادرش و ستوان‌های ارشد او بال استرسوی خود را برد بالا و جیغ زد: «درود بر کلاد! فرمانده اعظم اتحاد تایتویی پاکزادها! درود بر علیاحضرت پاک بانوژنرال نایرا^۲، جفت محبوب تایتوی اعظم مرحوم، کلاد!»

1. Nyroc

2. Nyra

فصل یک

پسر شایسته

جغدی سال خورده هیجان زده گفت: «چه باشکوه!»

«تازه فکرش رو بکن فقط چند شبه که داره پرواز می کنه.»

جغد انبار دیگری نجوا کرد: «هرگز ندیده‌م "درود بر کلاد" این طور عالی اجرا بشه.»

«بانو ژنرال، باید به پسر تون افتخار کنید. نایروک پاکزاد جوان شایسته‌ایه. به زودی می تونه در برگزیده ترین قوای اتحاد تایتویی خدمت کنه.»

نایرا یواش پاسخ داد: «بله.» کلمه را تا حدی بی صدا گفت. جوجه‌ی نوزاده‌اش بسیار فراتر از حد انتظار او بود. در آن نبرد فاجعه آمیز مقابل لشکر جغدهای شروری که به خودشان می گفتند نگهبانان گاهول، خیلی چیزها را از دست داده بود. جفتش، کلاد، تایتوی اعظم پاکزادها کشته شده بود، اما دو شب بعد که نایروک، جوجه‌ی او و کلاد، از تخم درآمد، سعادت به او رو آورد. جوجه‌ی نوزاده نه فقط اولین جوجه‌ی تایتوی اعظم بود، در شبی نادر هم از تخم درآمده بود که خسوف بود؛ در آن هنگام، زمین بین ماه و خورشید قرار می گرفت و سایه اش روی ماه می افتاد. مادر نایروک هم در چنین شبی از تخم درآمده بود. برای همین هم نامی ویژه

می‌گفت، نایروک نگاهش را به پنجه‌های نبرد باشکوه می‌دوخت. انگار چنان می‌درخشیدند که با تابش ماه کامل رقابت می‌کردند. هر شب هم، نایرا داستان پنجه‌های نبرد را با این کلمات به پایان می‌رساند: «تو برای این پنجه‌ها افتخار بزرگی خواهی آورد. بزرگ که بشی، مثل پدرت قوی و درنده می‌شی.»

اما نوزاده‌ی کوچک داشت چیزی می‌شد فراتر از آن. بعضی می‌گفتند ممکن است حتی از کلاد هم بزرگ‌تر بشود. از اتحاد تایتویی پاکزاده‌های اصلی عده‌ی کمی باقی ماند بودند. شکستشان در نبردی که به «اشتعال» شهرت داشت، قاطع و تحقیرآمیز و تمام‌کننده بود. حداقل بقیه‌ی گونه‌های جغدها این‌طور فکر می‌کردند.

ولی این جوجه‌ی نوزاده‌ی جوان، همینی که صدایش می‌زدند نایروک، امید بود؛ پررنگ‌ترین امید پاکزادها. آینده‌ی تاریک اتحادشان با قدرت جوجه‌ی نوزاده و مهارت و جالاکی‌اش روشن می‌شد و جلایی دوباره می‌یافت. سایر جغدهای جوانی که این اواخر به درون اتحاد کشیده شده بودند، با دیدن شاهکار باورنکردنی نایروک پرتنج شدند. چطور باید به این معیار شکوه تایتویی می‌رسیدند؟ تا حدی از او نفرت داشتند، اما این احساس بسیار خطرناکی بود و نباید چنین حسی می‌داشتند. آن‌ها در عوض، همراه بقیه‌ی جغدها منقارهایشان را تق‌تق به هم می‌زدند و از سر تحسین و حیرت صدایی درمی‌آوردند که با خلسه فاصله‌ای نداشت. نایروک واقعاً «شایسته» بود.

برایش انتخاب کرده بودند، اسمش را گذاشته بودند «نایروک». این نام را روی تمام جوجه‌های مذکری می‌گذاشتند که زیر ماه سایه‌گرفته، از تخم درمی‌آمدند. نایرا به او گفت تقدیر برای جغدهایی که در این شب‌ها از تخم درمی‌آیند، قدرت عظیمی در نظر گرفته‌است.

نایروک آن لحظه را خوب به یاد می‌آورد. مامانش صورت سفید خود را که اندازه‌اش برای یک جغد انبار، بزرگ‌تر از معمول بود، نزدیک صورت نایروک آورده بود. به نظر می‌رسید که انگار صورتش به اندازه‌ی خود ماه است. یکدست سفید و درخشان با رگه‌ای مورب روی آن که جای زخمی از نبردی قدیمی بود. این اولین خاطره‌ی نایروک بود: ماه آسمان که سایه‌ی زمین داشت آن را می‌بلعید، و ماه صورت مادرش که بالای سر او معلق بود. نایروک در اوج سردرگمی خیال کرده بود ماه از آسمان پایین افتاده و دارد با او حرف می‌زند. نخستین کلماتی را که مادرش گفته بود به یاد آورد، گرچه فقط نصفشان را درک کرده بود. مادرش گفت: «اسمی روی تو می‌ذارم که روی تمام جوجه‌های نری می‌ذارن که وقت خسوف از تخم درمی‌آن. سمت رو می‌ذارم، نایروک، جوجه‌ی نوزاده‌ی من.» بعدش با سر به جفتی پنجه‌ی آهنی جلاخورده اشاره کرد که از دیوار سنگی حفره‌شان آویزان بود. «بزرگ می‌شی و اون پنجه‌ها رو می‌پوشی، نایروک؛ پنجه‌های نبرد پدرت رو. اون‌ها یادگارهای مقدس پاکزادها هستن. تو متولد شدی شده‌ای تا اون‌ها رو برای نبرد پا بکنی. از نزدیک نگاهشون کن، جوجه‌ی نوزاده‌ی من.»

هر شب، همان هنگام که مامانش از دلاوری‌های پدرش در نبرد

می‌گیرد. از هنگام تولدش نیز همین را به او گفته بودند و سنگدانش برای این کار پَر می‌کشید. در نیم‌گاه، زمانی که آخرین رشته‌پاره‌های خاکستری تاریکی توی نور صورتی سپیده‌دم حل می‌شود، همان زمانی که جغدها کار شبانه‌شان را به پایان می‌رسانند و آماده‌ی خواب می‌شوند، مامانش برای او تعریف کرده بود که پدرش، کلاد، چطور زیر چنگال‌های آتشین عمویش سورن کشته شده بود. این مراسم نیم‌گاهی‌شان بود و حالا با هم این دعا را می‌خواندند، چون که نایروک کلمات را بسیار خوب از بر بود.

زندگی جغدها پر از مراسمی بود که رویدادهای مهم از جوجگی یک جغد تا مرگش و واپسین مراسم را نشان می‌داد. نایروک قبلاً تشریفاتی از این دست را بارها اجرا کرده بود. مراسم اولین «گوشت‌خوران» را پشت‌سر گذاشته بود که در آن بوفچه برای اولین بار چیزی جز کرم یا حشره می‌خورد. پشت‌سرش خیلی زود اولین مراسم «خز‌خوران» آمد که در آن نایروک اولین بار گوشت شکار تازه با خز خورد. بعدش مراسم اولین «استخوان‌خوران» بود که جوجه‌ی نوزاده‌ی جوان را آن‌قدر بالغ حساب می‌کردند که گوشت استخوان‌دار بخورد. بعد از آن هم نوبت مراسم بسیار مهم اولین «ریمه» بود. خز و استخوان در سنگدان جغد به شکل بسته‌ای کوچک فشرده می‌شد و سپس از راه منقار «قی» یا دفع می‌شد. به‌خاطر این روش تمیز دفع بیشتر فضولات، به نظر جغدها، سیستم گوارششان در قلمروی پرندگان از همه نجیب‌تر بود. معمولاً به تمام پرندگان دیگر می‌گفتند «تاپاله‌آبکی».

«به حق گلاوکس، حرکاتش را نگاه! حرکاتش را ببین! ای گلاوکس کبیر که توی گلاومورا هستی، اون شیرجه‌ی قدرتی به‌سوی شاخه! شک ندارم اگه شعله‌ور بود، ما رو از این هم بیشتر متحیر می‌کرد.» آسمان‌بان پیر و سرسخت، آگلامور^۱، بود که داشت حرف می‌زد. آگلامور هم می‌دانست از چه حرف می‌زند. او و استرایکر جزو معدود جغدهای قوای برگزیده بودند که با اسکادران‌های شعله‌ی گاهول روبه‌رو شده بودند و زنده مانده بودند. مبارزه با استفاده از آتش توی خون پاک‌زادها نبود. مجبور شده بودند خودشان را وادار به آموختن کنند. اما جغدهای گاهول ماهر بودند. سروکله‌زدن با آتش، بخشی مهم از فرهنگشان بود. آنان نه‌فقط با آتش اسلحه و ابزار می‌ساختند و درخت کبیر را روشن می‌کردند، یک گروه هم داشتند به نام شه‌بال زغال‌گیری که توی آتش‌سوزی‌های جنگلی شیرجه می‌زدند و زغال جمع می‌کردند. توی این کار هم هیچ‌کس از آن جغد گاهولی به نام سورن بهتر نبود؛ برادر و البته قاتل کلاد.

همان طور که انتظار می‌رفت، چنین حرف‌هایی درباره‌ی درخت کبیر اکیداً ممنوع بود. هیچ‌کدام از جغدهای اتحاد هرگز نباید درباره‌ی درخت کبیر یا افسانه‌هایش حرف می‌زدند وگرنه شدیدترین مجازات‌ها انتظارشان را می‌کشید. دانش درخت «لیش» بود که در زبان جغدها یعنی ممنوعه. نایرا با هیجانی دوچندان نمایش‌های هوایی پسرش را تماشا کرد، چرا که این نمایش‌ها ثابت می‌کرد او واقعاً نجات‌دهنده‌شان است و از سورن انتقام

1. Uglamor

قرار داشتند که صورت قلب‌مانندشان سفید خالص نبود. بعد نوبت «جغدهای علفزار» می‌رسید با صورت‌های قلب‌مانندی تیره‌تر از آن. نزدیک به کف رتبه‌بندی‌ها «جغدهای دوده‌ای مهتر» مثل پرخاکی بودند و پایین‌تر از همه، زیر دوده‌ای‌های مهتر، «دوده‌ای‌های کهتر» بودند.

پرِخاکی هم مثل تمام دوده‌ای‌های مهتر که رسماً به «تایتو تینبریکوسا» شناخته می‌شدند، انگار رویش گرد زغال پاشیده بودند و روی بالاتنه‌ی تیره‌اش فقط چند لکه‌ی سفید مانده بود. صورتش دقیقاً قلب‌مانند نبود، بلکه انگار کمی له شده بود.

پرِخاکی در زندگی‌اش بداقبالی آورده بود که در رسته‌ی یکی مانده به آخرِ پست‌ترین تایتوها به دنیا آمده بود. راستش تا وقتی نایروک از تخم درنیامده بود، پرِخاکی خودش را بدبخت‌ترین جغد تمام دنیا حساب می‌کرد. هرگز نمی‌خواست به اتحاد ملحق بشود. فکر پدرش بود. پس از آتش‌سوزی جنگلی بزرگ در سیمین‌پرده که بقیه‌ی خانواده‌اش توی آن از بین رفتند، پدرش کمی خُل شد و خیال کرد آینده‌شان پیش گروه جغدهای قدرتمند و مرموزی تضمین است که به پاکزادها شهرت دارند. پدر در اولین نبردش که درگیری مختصری با گروه کوچکی از جغدهای گاهول بود، خود را به کشتن داد.

زیاد از مرگ پدرش نگذشته بود که پرِخاکی کم‌کم فهمید در اتحاد پاک‌ترین‌ها چقدر وحشتناک است که جغد دوده‌ای باشی. اسم رسمی‌اش ممکن بود کلمه‌ی تایتو را داشته باشد، اما این هیچ ارزشی نداشت. از آنجا

نخستین پرواز امروز از مهم‌ترین مراسم بود و چون نایروک با موفقیت شگفت‌انگیزی آن را گذرانده بود، اجازه داشت برود سراغ مراسم بعدی، یعنی اولین شکار، و بعد هم بالاخره آن مراسم مرموزی که «ویژه» یا گاهی «پوپات» صدایش می‌زدند.

فریادهای «معرکه‌ست! محشره!» همه‌جا پیچید. «این محشرترین نمونه‌ی یک پاکزاد جوان ماست. جوان‌ها باید این‌طوری باشن.» بقیه‌ی جغدهای جوان با شنیدن تعریف و تمجید بزرگ‌ترهایشان از اجرای نایروک دوباره پرتنج شدند.

اما یکی بینشان بود، یک جغد دوده‌ای کوچک، که پرتنج نشد. درحقیقت، انگار واکنشی کاملاً برعکس داشت. باد کرد و ظاهراً از اجرای جوجه‌ی نوزاده واقعاً خوش‌حال شد. اسم این جغد «پرِخاکی^۱» بود. در نظام سفت‌وسختی که اجتماع پاکزادها را تعریف می‌کرد، او یکی از پایین‌ترین درجه‌ها را داشت.

جغدهای انبار ادعا می‌کردند پاک‌ترین جغدهای سراسر عالم جغدی هستند و هر جغدی که به آن‌ها ملحق می‌شد، خیلی زود می‌فهمید که بعضی از جغدهای انبار هم از بقیه پاک‌تر محسوب می‌شوند. بین گونه‌های فراوان جغدهای انبار، پاک‌ترین‌ها را «تایتو آلبا» می‌دانستند، همان جغدهای انبار که صورت‌های سفید قلب‌مانند داشتند؛ مثل نایروک، مادرش، آگلامور و استرایکر. پایین‌تر از آن‌ها در طبقه‌ی اجتماعی پاکزادها، «جغدهای نقاب‌دار»

1. Dusty tuft

که نه پدری داشت و نه اصل و نسبی که پاک تلقی بشود و چون از تایتوهای عالی‌رتبه‌تر از خودش پست‌تر بود، بدترین کارها را به او سپرده بودند. حتی اجازه نمی‌دادند او را با نام حقیقی‌اش صدا بزنند. اسمش را فراموش کرده بود، اما شک نداشت نام بسیار مهمی بوده. پاکزادها اسمش را گذاشته بودند پَرَخاکی. همه‌ی دوده‌ای‌ها اسم‌های کثیف مشابهی داشتند؛ مثل «بال‌گلی» یا «خاکسترنقار». حتی همین الانش هم دوده‌ای کهتری به نام «لک‌آلود» را زندانی کرده بودند، چون در مقابل دشمن، بزدلی به خرج داده بود. جایگاه آن‌ها چیزی نبود که به آن حسادت کنی. اگر پَرَخاکی یک بار گفته بود «عادلانه نیست»، آن وقت لک‌آلود هزاران دفعه گفته بود. اما نوزاده که از تخم درآمد، همه‌چیز عوض شد. آن موقع که پَرَخاکی را احضار کردند تا هنگام شکستن تخم حضور داشته باشد، فرقی با معجزه نداشت. از هنگام آن رویداد مهم هم که زمین بین ماه و خورشید خزید، انگار خود پَرَخاکی توی منظومه‌ای خورشیدی به نام اتحاد تایتویی پاکزادها در مداری تازه و بلندمرتبه قرار گرفته بود. اقبالش قطعاً تغییر کرده بود. از او خواستند در تک‌تک مراسم مهم نوزاده شرکت کند. او و نایروک صمیمی‌ترین دوستان هم شده بودند.

برای همین، هرچند جغدهای جوانِ دیگر پَرتنج می‌شدند که نایروک چنین بی‌نقص از پس تمام کارهایی برمی‌آمد که باید برای اثبات بی‌باکی و ارزشمندی خود برای اتحاد تایتویی می‌کرد، پَرَخاکی از موفقیت‌های همدمش شادمان می‌شد. او خودش هرگز این‌طوری آزموده نشده بود.

هرگز اجازه نداشت حتی رؤیایش را به سر راه بدهد که جزو برگزیده‌ترین نیروها مثل پیشاهنگ‌ها یا چنگال‌آتشین‌ها بشود. هرگز برای یک جفت پنجه‌ی نبرد، اندازه‌ی او را نمی‌گرفتند تا آهنگری خراب‌نشین آن‌ها را بسازد. اما حالا دیگر اهمیت نداشت. او همدم و بهترین دوست نایروک بود، رهبر آینده‌ی پاکزادها، وارث مخوف‌ترین لقب در قلمروی جغدها: تایتوی اعظم!



«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» اثر رابیندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذ مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
این کاغذ نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
این کاغذ سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذ درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر

کتاب‌فروشی‌های هوپا

www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا

[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا

www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>

